بسم الله الرحمن الرحیم

دومین استدلال برای حرمت اخذ اجر برواجبات بمنافات قصد قربت با قصد اجر بود برای حل این مسأله دوسه طریق پیموده شد که ملاحظه کردید که ازطریق داعی علی الداعی بودوروش ها وشیوه های دیگر که ملاحظه کردید ما درپایان بحث یک مبحث را چون قائل به تفصیل هستیم یک مقدمه را ذکر کردیم که دیروز ملاحظه کردید حاصل آن مقدمه این بود که عبادت باید با قصد قربت وقصد خالص کامل باشد این دراش تردید نداریم ولذا اگر درسلسله طولی هم غیر قربت دخالت داشته باشد آنرا منافی با عبادت می دانیم این یک مطلب کلی که دربحث های قبلی هم به اش اشاره کردیم اما نکته مهم بعدی این بود که دخالت قصد غیر الهی این دو حالت دارد یکوقت است که دررتبه مقدم برقصد قربت است یکبار است که نه آندررتبه متاخر ازقصد قربت است بین ایندو خیلی تفاوت است یکبار است که قصد اجرومزد یا هرقصد دیگری آمده علت شده برای اینکه من انگیزه وقصد عبادت هم بکنم قصد مزد داعی علی الداعی عبادی شد این اشکال دارد برخلاف آنچه که مشهور می گفتند ما این را مخل به عبادیت عبادت می دانیم اما اگر نه عکس شد این معادله یعنی قصد الهی پرتو افکن وعلت شد برای تولید یک قصد دنیوی اگراین طور شد وعلت قصد الهی علت شد وقصد غیر الهی معلول شد این جا ماهیت این قصد که دررتبه معلول است اصلا تغییر می کند اصلا هویت اش هویتی الهی می شود این همان است که درروایات هم دارد که می گوید: دنیا دونوع دنیا ما داریم یک دنیای ملعونه داریم دنیای داریم که برای دنیاست می خواهد تجارت بکند درس بخواند کاربکند برای اینکه زندگی بکند زندگی اش آسایش داشته باشد وچیز های ازاین قبیل واما یک دنیای هم داریم که دنیای بلاغ است یعنی دنیای که درمسیر یک هدف بالاتری قرارگرفته آنوقت درعالم خارج همیشه این عمل مقدمه است برای اینکه برسیم به آن نتیجه درعالم ذهن آن نتیجه علت غائی است موثر دراین که علت بعدی پیدا بشود تفاوت علت غائی به علت غایت همین است این درفلسفه ونهایه آنها ملاحظه کردید غایت داریم وعلت غائی داریم غایت آن نقطه است که خارجی که من می خواهم به آن برسیم آن غایت است هدف است علت غائی وجود ذهنی آن است درمن که مولد اراده واندیشه وانگیزه وعمل واقدام می شوم همیشه هدف می گویند وجوده الخارجی متاخر است از آن مقدمه وبوجوده الذهنی متقدم است این را درنهایه واینها ملاحظه کردید هدف ذات هدف بوجود خارجی این بعد ازفعل می آید اما وجود ذهنی آن قبل ازفعل است که به همان وجود ذهنی اش گوییم علت غائی یا قصد یا انگیزه وجود خارجی می شود معلول عمل ولی وجود ذهنی آن همان قصد وانگیزه وعلت غائی است که مقدم برفعل است این چیزی است که درفلسفه گفته شده آن وقت اگر آن هدف بالاتری غیر دنیایی علت اصلی وبالاتر شد این علت غایت بعدی وقصد بعدی تحت شعاع آن قرار می گیرد ماهیت اش اصلا عوض می شود یکوقت است که قصد اجر ومزد ودنیا دارد اصاله وبالذات خودش غایت قصوی است هدف اصلی است این همین دنیا است ولی وقتی همین شده هدف ثانوی تحت شعاع ودرپرتوی آن هدف بالاتر که هدف الهی است چون می خواهد به اهداف الهی برسد نیاز به زندگی دارد زندگی اش رابرای یک هدف بالاتر می خواهد این جا این زندگی می شود دنیا بلاغ ومی شود عبادت .ولذا دراین جا این دوسه نکته راخیلی باید توجه داشت که علل اگر طولی شد آن علت بالاتر محور است واصل است وروح می دهد وجهت می دهد بسایر علل یا بعبارت دیگر آن هدف غائی وهدف برتر اون روح بخش ومعنی بخش سایر اهداف متوسط وپائین تراست این نکته اصلی ومحور اصلی عرض ماست که درجای که که علت های طولی وجود دارد اهداف مترتب وطولی وجود دارد آن هدف بالا تر واصلی که همان هدف غائی است آن پرتو می افکند بر اهداف متوسط وآن ها را معنی می دهد وجهت می دهد وگاهی اصلا ذات آنها را عوض می کند بظاهراین دنبال مزد است آنهم دنبال مزد است ولی این مزد را وزندگی را برای یک هدف بزرگتر می می خواهد اون نه برای خودش می خواهد آن که برای هدف بالاتر می خواهد اون هدف بالاتر که انگیزه برتر را دراو ایجاد کرده حقیقت این هدف را اصلا جهتش را عوض می کند این که بسیاری از توسلیات وقصد ها واغراض دنیایی یا بظاهر دنیایی اینها با یک هدف بالاتر که سایه افکنده براو این می شوند اخروی درواقع.

آنوقت با این قاعده فلسفی قاعده فلسفی این است که هدف بالاتر اهداف پائین تررا تغییر می دهد روح وهویت اش را تغییر می دهد آنوقت آن هدف بالاتر درداعی علی الداعی که مشهور تصریح می کردند هدف بالاتر همین مزد بود منتها مزد خواهی موجب می شد که حالا برای این مزد این عمل عبادی را انجام بدهد اما اگر آمد آن قضیه این جا گفتیم حل نشده برای مان مشکل دارد عبادت را ازعبادیت خالص ساقط می کند خلافا للمشهور اما اگر این معادله معکوس شد آن هدف برتر شد نیات قربی الهی وآرمان های بالاتر آن آرمان های بالاتر آن را وامی دارد که بالاخره یک زندگی داشته باشد مزد تحصیل بکند حالاازطرق مختلف یکش هم این طریق است .

این دیگه آنوقت منافات با عبادیت ا ینعمل ندارد این یک بحث فلسفی است که ما دراین جا تطبیق اش دادیم وضمنا نکات دیگری هم درضمن بحث گفته شد که نکات مهم نبود واضح بود پس قصد همین نکته است که عرض کردیم .

براساس این آنوقت ما دربحث اخذ اجرت برعبادات قائل به یک تفصیل ایم این می شود نظریه جدید دربحث.

یعنی تاکنون دونظریه دربین بزرگان بود یک نظریه اول مشهور بین متقدمین ازفقهاء بود که می فرمودند: اجرت بر عبادات باطل است هم آن عبادت می شودباطل هم اجرت اش می شود حرام این نظریه قدماءبود نظریه دوم: مشهور بین متأخرین بود اززمان مرحوم شیخ ومتاخرین نظریه شان بر صحت عبادت بود که اجرت برای آن اخذ می شود هنوز هم نرسیدیم به عبادتهای استیجاری. عبادت که پولش می دهد که نماز میت را بخواند یا پولش می دهد که نماز خودش را بخواند استیجار نیست همان اصل وظیفه ای است که متوجه خود شخص است این دو نظریه بود عرض ما درنظریه سوم براساس همین بحث اخیری است که عرض کردیم این یک تفصیل است وآن تفصیل به این شکل است که اگر حالت صورت اولی باشد که غالبا هم همین طور است غالبا مزد می گیرد مثل بقیه کارها که غالبا مزد های که افراد می گیرند برای یک اغراض بالاتری نیست مثل کوچه وبازار وزندگی عادی 99در صد مردم وقتی که دارد زندگی می کند زندگی می کند که زندگی بکند این نیست که حالا که می رود بازار تجارت، این برای یک انگیزه الهی باشد غالبا این برای دنیا است حرام هم نیست این مساله اما عبادت هم نمی شود اگر این شکل باشد که اجر ومزد عامل بالا دستی است بخاطر آن حالا یک عبادت که یک امر را به اش تعلق گرفته هم انجام می دهد ماداریم این درست نیست که غالبا هم همین طور است یعنی دراین صورت اولی موافق با نظریه قدماء هستیم که می گفتند اجر برعبادات جایز نیست اما اگر نه اگر دراین عمل ازکسی صادر شود که اصلا این مزد را که دارد می گیرد وکاررا هم که دارد می کند این ها همه اش یک هدف بالاتری دارد این پول این اجر اینها همه برای این است که یا درمسیر تبلیغ دین مصرف می کند یااگر برای خودش هم مصرف می کند این برای کل زندگیش برای یک کاربزرگتری است

برای آن قرب الهی اگر این طور باشد بعید نیست که بگوییم عبادت اش درست است این حالت دوم عبادت اش عبادت درستی می شود این حاصل عرض ماست دراین جا که بطور مطلق بانظریه اول یا به طور مطلق با نظریه دوم موافق نیستیم بلکه قائل به تفصیل هستیم وکه صورت اولی غالب است وآن اجرت باطل است اما یک صور هم فرض می شود که درآنجا عبادت درست باشد ضمن اینکه دارد مزد هم می گیرد پرونده بحث تا این جا بسته می شود.

یعنی یک هدف بالاتر سایه افکنده آنوقت این مضر به عبادیت نمی شود چون هویت اش زیر آن امر بالاتری هویت اخروی شد ولی این پول گرفتن اش هم برای یک چیزی خدای است این مخل نیست مضر نیست ولذا این جا ما داریم آن شده داعی علی الداعی اینجور داعی علی الداعی را چون خود اش زیرپر یک داعی بالاتر الهی است وهویت اش عوض می شود بگوییم مخل به عبادیت عبادت نیست ولی درموارد دیگر باطل است .

ملاکش این است که به خودش مراجعه کند ببیند که .

قبل ازاین حرف اخیر ما گفتیم: که این ملاک است ولی الان ملاک شود یک امر درونی اگر واقعا آن قصد الهی حاکم است که این اجر را بگیرد درست است ولذا اگر هم نباشد البته این قاعدتا باید این طور باشد که آدمی که نگاه بلند الهی براو حاکم است اگر این هم نباشد عبادت را انجام می دهد ولی بالاخره این جا دارد مزد هم می گیرد این مانع ندارد .

بهر حال قاعده قصه همین است که عرض کردم .والبته اگر اون قصد وغرض غائی ونهایی اوالهی ومعنوی درکاراوباشد علی القاعده اگر این اجرت هم نباشد عمل را انجام می دهد این تفاوت است که با آن صورت اول دارد یعنی صورت اولی اگر باشد انجام نمی دهد چون اینجا اجرت نیست ولی اینجا علی القاعده باید انجام بدهد این حرف است که تفصیل جدید است .

ولذا باید قصد الهی معنوی باشد واگر نباشد نه درست نیست . برای همین معامله باطل می شود درصورت اولی اجاره باطل است ومعامله باطل است چون آنهم عبادت می خواهد و این عبادت ما دراش تردید کردیم مثل قدماء که غالبا هم همان طور است بهر حال ما این جا یک کمی برگشتیم به تفصیل ما وشکل غالب اش به سمت مشهور قدما است ولی درعین حال شقوق هم دارد که این شق ثانی دارد که نادر است ولی همراه متاخرین می شویم منتها ا ین تفصیل البته برای اولین بار است که گفته می شود این تفصیل این جوری که ما حصل این درکلمات اعلام نیست ازاین مقوله دیگر می گذریم .

بنابراین ما تا این جا .

... آنها را ما توی فقه التربیه ما بحث کردیم بعض جاها تعلیم وتعلم با این که عبادت نیست ولی گفته شده درعلوم دینی مثلا اگر کسی قرارا ست برای جدال ومراء درس بخواند درس دین بخواند برای ریاست برای جدال ومراء این بشدت تقبیح شده و ازآن طرف اینها توسلی اند این خودش یک مقوله ای است ما البته راه حلش را در فقه التربیه گفتیم توسلی نوع دو را آوردیم آنهم یک نظریه جدیدی است شما الان درکلمات بزرگان ملاحظه بکنید دراصول گفته می شود که ماتعبدی داریم وتوسلی والسلام توسلی آن است که مشروط به قصد قربت نیست قصد قربت در آن شرطیت ندارد ومخل هم نیست گناه هم نیست که قصد قربت نکند اما تعبدی بعکس است ما یک نوع توسلی نوع دو تصویر کردیم تحصیل علوم دینی ازهمین قبیل است این طور نیست که با قصد قربت باشد که اگر با قصد قربت نباشد همه عملش بی فایده باشد و فرمان خدارا اطاعت نکرده باشد ولی یک نوع انگیزه های مثل انگیزه ریاست وجدال ومراء وامثال این ها گفتیم درآن معصیت است یا حرام است امامطلق قصد اگر کسی علم دین را بخواند برای این که دوست دارد علاقه دارد که پیش برود چیزی یاد بگیرد آن مضرنیست مرز بین تعبدیات وتوسلیات این است این نظریه جدید است درتاریخ علم اصول تا آن جائی که ما یاد است نبوده ما آوردیم این نظریه را درفقه التربیه ج 2 آوردیم حالا صفحه اش را نمی دانم همین بحث آمده که درحقیقت توسلی نوع دو که مرز میان تعبدی وتوسلی است دوسه سال قبل دراصول این را مفصلا این نظریه را تشریح کردیم .وبه گمان ما یک معضل را درخیلی از این چیزهای که دراین قضیه مطرح بوده است را حل کرده بود این نظریه اصولی .

.....این وسیله کسب وکار یا ریاست بشود یعنی می خواهد به یک مقام برسد حالا برای آن .... به این معنی بله . حالا بهرحال این بحث را درآنجا ملاحظه میکنید این مبحث به این شکل تمام شد من فهرست بحث را تا این جا عرض می کنم تا وارد آن تنبیهات بشویم.

فهرست بحث ما این شد: اخذ اجرت برواجبات حرام است یا نیست؟وبعبارت دیگر عقد اجاره بریک عمل واجب این جایز است یا جایز نیست؟اگر بگوییم جایز است اجرومزد حلال است واگر عقد واجاره را برواجبات حرام دانستیم وباطل دانستیم اجرت اش هم می شود حرام وتصرفش غیر جایز.

نظریه ای که می گفت : جایز نیست دو محور داشت نمی گوییم دو دلیل دو محور داشت یک محور استدلال محور اول : تعارض تکلیف الزامی ووجوب بااخذ اجر واجرت بود وجوب تکلیف الزامی مخالف اخذ اجر است واخذ اجرت این محو راول بود این محور بگمان نه یاده تقریب برایش ذکر کردیم ازکلمات اعلام عرض شد همه آنها پاسخ داده شد درمحور اول نتیجه گرفتیم که : تکلیف وجوبی با اجرت واخذ اجر منافات ندارد این درمحور اول دومین محور استدلال تنافی وتعارض قصد قربت با اجر بود دراین مساله هم سه راه حل ازبزرگان نقل کردیم وهمه آنها را محل اشکال قراردادیم اما نهایتا با توجه به مبحث که دیروز وامروز به اش اشاره شد به یک تفصیل رسیدم که عرض کردیم حاصل این دوتا بحث این می شود که در واجبات توسلی ومستحبات توسلی واعمال توسلی مطلقا چه واجب وچه مستحب درتوسلیات اعم ازواجب ومستحب اخذ اجر ومعامله برآن بصورت جعاله یا هر چیز دیگری جایز است ومانع ندارد این یک دلیل چه واجب باشدتکلیف توسلی چه مستحب باشد چه عینی باشد چه کفائی چه تعیینی باشد چه تخییری هیچ فرق نمی کند همه این صور جایز است اما نتیجه دوم این شد که درعبادات اجرت دریک صورت جایز است یک صورت جایز نیست مننتها درعبادات هم فرق نمی کند واجب باشد یا مستحب باشد عبادت واجب باشد یا مستحب باشد عینی باشد یا کفائی باشد تعیینی باشد یا تخییری باشد وتفصیل بین عینی وکفائی تعیینی وتخییری و این تشریفات بین اقسام تکالیف نه درنتیجه اول ونه درنتیجه دوم مورد قبول نیست تفصیل ما برای مان تمام نبود برخلاف تمام آنچه که ازکلمات مرحوم شیخ این جا استفاده می شد یا امام گاهی به آن تمایل داشتند این حاصل این بحث است بنابراین درکل بحث عبادت ما قائل به تفصیل شدیم درکل بحث تکالیف هم قائل به تفصیل ایم بین توسلیات وعبادات .

واما بین اقسام واجب ازنظر عینی وکفائی وتعیینی وتخییری دراین تقسیمات تفصیل قائل نیستیم .

....این اصل بحث حاصل وخروجی آن تفصیل شد .درتوسلیات مطلقا مانع ندارد درتعبدیات تفصیل بین دو صورت شد .

تنبهات:

مبحث مبحثی مبتلا به است وفروعات وتنبیهات بسیاری مهم هم دارد که وارد آن فروعات وتنبیهات می شویم:

اولین تنبهه که درذیل این اجرت برواجبات باید مورد توجه قرار بگیرد این است که ما یک واجبات ثنائیه داریم یا واجبات کفائیه داریم یا ثنائات واجبه داریم و دروجوب آنها به نحوی وجوب کفائی تردیدی نیست اولا ودر جواز ازاخذ اجرت درمورد آنها هم تردیدی نیست ثانیا توضیح این مساله :

این است که زندگی بشر یک موجود اجتماعی است وزندگی اجتماعی بشر به یک تعامل عمومی نیاز دارد طبق تعبیر که درانوار الفقاهه هم آمده زندگی بشر یک زندگی اجتماعی است انسان مدنی بالطبع ا ست و گذران زندگی بشرگره خورده است به یک ویژه گی اجتماعی بودن وتعاون میان افراد و گروههای اجتماعی برای تامین زندگی بشری در این عالم .

بنابراین زندگی طبیعی وزیست وحیات مادی بشر گره خورده است به مقوله اجتماعی بودن بشر ووابسته به اجتماعی بودن بشر و اجتماعی بودن بشر هم به تعاون میان افراد وگروه های اجتماعی وبشری .

بعبارت دیگر: دستیابی بشر به بسیاری ازاغراض طبیعی ومادی اش متوقف است بریک زندگی اجتماعی ومترتب است بریک همکاری وهمراهی میان افراد وگروه ها .

البته معنا اش این نیست که بشر اگر دریک حال انفرادی درجای بزرگ شود اصلا زیست بشری ندارد ولی آن زیست اش بسیار زیست محدود و دردائره بسته ای خواهدبود تقریبا قریب به حیوان می شود اگر بچه دنیا بیاید دریک جنگل دور از محیط اجتماعی وبشری زندگی بکند یک تفاوت های با حیوانات ممکن است داشته باشد ولی این تفاوت ها زیاد نیست این نشان دهنده این است که رشد وشکوفائی بسیاری از استعداد های بشری درگرو محیط اجتماعی است .ودرگرو همکاری وتعامل وتعاون میان افراد وگروه ها .بنابراین اجتماعی بودن دربروز وظهور وشکوفائی استعداد های بشر بسیار نقش دارد و همین طور تعاون وتکافل وهمکاری میان افرا د وگروه ها نقش مهمی در پیشرفت زندگی بشر درهمه ابعاد دارد.این طبیعت بشر است قرآن هم این را اشاره دارد: همه به نحوی درتسخیر هم هستند. یعنی همه باید بهمدیگر کمک کند این یک مطلب است که این زیست طبیعی وحیات بشری و انسانی درگرو مقوله اجتماعی شدن وتعاونات وتکافلات اجتماعی است که این مساله درتعلیم وتربیت درجامعه شناسی هم در روان شناسی این مقوله خیلی بحث شده وحتی بشکل در بحث های فلسفی اجتماعی بودن بشر چه دارد حد وحدود اش چه است خیلی اینجا حرف وجود دارد مرحوم علامه طباطبایی توی این خیلی بحث کردند آیا خود اجتماعی بودن خودش یک غریزه اصیل در انسان است یا متولد ازیک غرایز دیگری است ؟مثلا این یک بحث است . مرحوم علامه می فرمایند: نه خودش اولیه نیست معلول یک چیز دیگری است ولی بهرحال ایندو نکته که عرض کردم یک واقعیت است اجتماعی بودن وتقوم اجتماعی بودن به تکافل و تعاون میان افراد وگروه ها

این یک مقدمه روشنی است که شکی دراش نیست البته براین می شود افزود یک نکته دیگر و آن این که طبق آنچه ما از تعالیم اسلام ازفقه اسلامی وتعالیم اسلام استفاده می کنیم رشد معنوی بشر هم بسیاری ازبخش هایش وابسته به همین بعد ا جتماعی انسان است بدلائل مختلف که این هم درجای خودش باید بحث شود یعنی قوام خیلی از پیشرفتهای معنوی وکمالات روحی انسان هم در همین فضاء اجتماعی حاصل می شود این فضای ومحیط اجتماعی است ضمن این که انواع تهدید ها دارد برای رشد معنوی انسان درعین حال بسیاری از فرصت های معنوی انسان هم در همین رشد اجتماعی و فضا ومحیط اجتماعی قراردارد و علاوه براین یک فواید ومنافع خاصی معنوی وعبادی هم اصلا توی خوددمقوله اجتماع قرار دارد توی تعاونات وتکافلات اجتماعی قرار دارد اگر محیط اجتماعی و جامعه نباشد بیش ازنصف از فقه و بیش نیمی ازآنچه که موجب رشد و کمال معنوی انسان می شود ازدست آدم گرفته می شود بیش ازنصف است قطعا .

زکات وخمس جهاد امر به معروف نهی ازمنکر خیلی ازاین مقوله هاست که توی محیط اجتماعی انفاقات همه توی محیط اجتماعی اصلا معنی دار می شود لذا این اجتماع در تار وپود احکام فقهی هم وجود دارد و یکی از زمینه های کمال بشری است

این ها بعنوان یک چشم انداز اولیه و مقدمه عرض شد

حالا اگر زندگی بشر اینطور شد همه آنچه که بشر در حیات مادی و طبیعی خود به آن نیاز دارد ازدست همه افراد بر نمی آید لازمه این تعاون و تکافل و هم افزائی و همکاری اجتماعی این است که هرفردی هر گروهی متکفل یک گوشۀ ازکار کلی جامعه بشود کل جامعه الان نیاز دارد مثلا به ده هزار نوع کار ازکارها ومشاغل اجتماعی این مشاغل اجتماعی جمعا اداره کننده زندگی یک میلیون نفر هستند که دراین شهر اند الان شهر یک میلیون نفر دارد و این یک میلیون نفر برای اینکه زندگی عادی شان تامین بشود مثلا ده هزار شغل در آن وجود دارد .

ده هزار شغل بایستی باشد تا زندگی اداره شود حالا توی این ده هزار شغل ممکن است بعضی از مشاغل مشاغلی ضروری اولیه باشد و بعضی ازمشاغل مشاغلی تزییناتی ثانویه است بعض ازمشاغل هم اگر نبود هم نبود حالا مثلا اتو نبود نبود یا جای که اتو می کنند نبود نبود . اینها جزء حواشی و تزیینات زندگی است

ولی بخشی از این مشاغل لازمه حیات متعارف بشری است مثل پزشکی است بهداشت است درمان است و... که زندگی عادی بشر متقوم به آنهاست .دراین قسم اول یعنی آن مشاغل ضروری مشاغل که قوام زندگی بشر به آن است این گفته می شود نامیده اند به واجبات کفائیه یا صناعات کفائیه صنعت و مشاغل که به نحوی کفائی برافراد واجب است گاهی به اش می گویند واجبات نظامیه یا گویند صناعات کفائیه واجبات کفائیه تعابیر ازین قبیل.

مشاغل و حرف لازم که همه آنها ازعهده یک نفر وگروهی برنمی آید تعریف آن صناعات کفائیه این است مشاغل و حرفه های ضروری و لازم برای زندگی اجتماعی بشر که ازعهده همه افراد بر نمی آید و باید تقسیم میان گروه ها و افراد بشود .

این را درفقه می نامند صناعات یا صناعات کفائیه یا واجبات نظامیه و تعابیر ازاین قبیل و مقصود این گونه ازمشاغل است آن قسم دوم هم البته بعض اش ممکنست مستحب باشد بدلائلی بعض اش هم ممکن است استحباب نداشته باشد

ولی بحث روی قسم اول است گرچه مباحث کمی روی آن صناعات استحبابی هم سریان پیدا می کند ولی محور همین صناعات کفائیه و واجبات نظامیه ای کفائیه است در فقه اتفاق براین است که اینها واجب کفائی است و توسلی است و این مشاغل واجب زندگی واجب است توسلی است کفائی است این اتفاق فقهاء است و اینکه اخذ مزد هم براین ها جایز است چون اصلا نظام اینها به مزداست نمی شود اینها را جزء عبادت اش کرد و نمی شود مزد گرفت .

اینها که اصلا زندگی بشر همین است آن طبابت می کند مزد می گیرد این مهندسی می کند مزد می گیرد آن رانندگی می کند مزد می گیرد آن تدفین و تغسیل میت می کند مزد می گیرد .و .. همه حرف و مشاغل همه این ها واجب است در عین حال مزد هم درهمه این ها جایز است آنو قت این سوال شد که اخذ اجرت در واجبات صناعیه و یا صناعات کفائیه این جایز است یا جایز نیست ؟ این تنبیه اول است با توجه به بحث قبلی این را باید بحث بکنیم پاسخ های که به این داده شده تقریبا هیچ کس نگفته جایز نیست چون نرخ ثابت فقه است هیچ کس نمی تواند بگوید جایز نیست و لذا باید راه حلی پیدا بکنیم بیش ازده راه حل ارائه شده در این جا که این راه در مکاسب محرمه در تقریرات حضرت امام در کتاب حضرت امام و آقای خوئی حضرت آقای تبریزی و انوار الفقاهه اینها شمرده اند که ما اینها را مرور می کنیم این جا خیلی بحث از لحاظ عملی اختلافی نیست همه می گویند درست است بیشتر می خواهیم شکل فنی و فقهی آن را بفهمیم که چه است که توی این حدود ده روش انشاء الله بحث خواهیم کرد..

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.